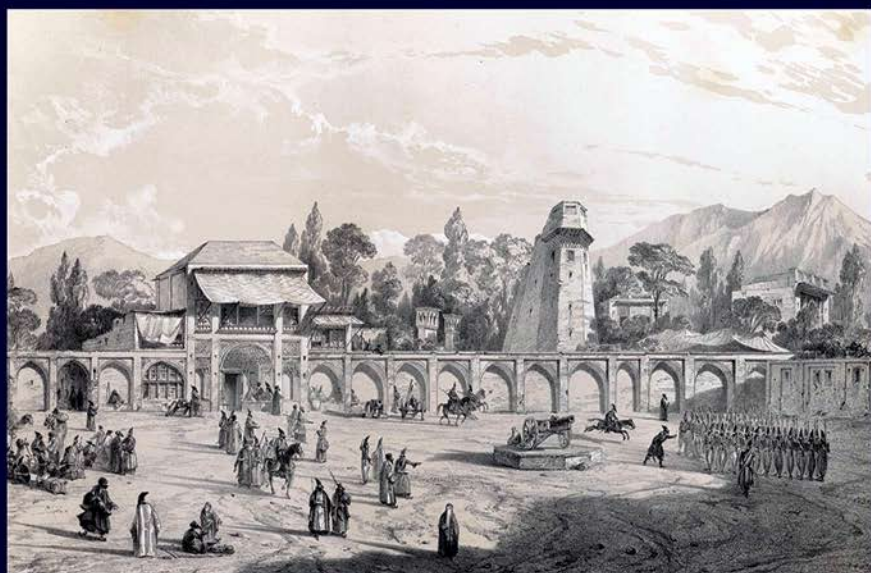


# ایرانی ترین غمخیز ایرانی ها

خلقیات ایرانیان از منظر بیگانه‌های آشنا



محمد رضا جوادی یگانه



هو الخفار

---



سرسامه	جوادی یگانه، محمدرضا، ۱۳۴۸ -
عنوان و نام بدیدآور	ایرانی‌ترین غیرایرانی‌ها: خلیقیات ایرانیان از منظر بیگانه‌های آشنا/ نویسنده محمدرضا جوادی‌یگانه.
مشخصات نشر	تهران: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری	۲۹۶ ص: ۵/۲۱×۵/۱۴ س.م.
شابک	۹۷۸-۶۰۰-۴۵۲-۰۹۴-۲
وضعیت فهرست‌نویسی	فیبا
یادداشت	نمایه.
عنوان دیگر	خلیقیات ایرانیان از منظر بیگانه‌های آشنا.
موضوع	سفرنامه‌ها -- تاریخ و نقد
موضوع	Travelers' writings -- History and criticism
موضوع	سفرنامه‌های اروپایی -- تاریخ و نقد
موضوع	Travelers' writings, European -- History and criticism
موضوع	ایرانیان -- هویت
موضوع	Iranians * -- Identity
موضوع	اخلاق اجتماعی -- ایران
موضوع	Social ethics -- Iran
موضوع	ایران -- سیر و سیاحت
موضوع	Iran -- Description and travel
شناسه افزوده	پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات
رده بندی کنگره	DSR ۲۸/ج الف ۹ ۹۶۹۳۱
رده بندی دیویی	۰۰۴۲/۹۵۵

شخصیت و منش های

---

ناشر: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات  
نویسنده: محمدرضا جوادی یگانه (دانشیار دانشگاه تهران)  
دبیر مجموعه: محمدرضا جوادی یگانه  
طراح جلد: هاجر قربانی خطاط: جواد شکوهی فر نقاشی: از مجموعه اوژن فلاندن  
صفحه آرا: وحید لنتجان زاده  
نوبت چاپ: اول - آبان ۱۳۹۶  
شمارگان: ۳۰۰ نسخه  
قیمت: ۱۵۰۰۰۰ ریال  
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۵۲-۰۹۴-۲

همه حقوق این اثر برای پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات محفوظ است.  
در صورت تخلف، پیگرد قانونی دارد.

نشانی: تهران، پایین تر از میدان ولی عصر (عج)، خیابان دمشق، شماره ۹، پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات  
صندوق پستی: ۶۲۷۴ - ۱۴۱۵۵ . تلفن: ۸۸۹۰۲۲۱۳ . دورنگار: ۸۸۸۹۳۰۷۶ . Email: nashr@nicac.ac.ir

# ایرانی‌ترین غیر ایرانی‌ها خلقیات ایرانیان از منظر بیگانه‌های آشنا

محمد رضا جوادی یگانه



## فهرست مطالب

---

۱	.....	مقدمه
۲۳	.....	استقبال ایرانی از حاجی بابای ایرانی شده
۷۵	.....	نقاب ایرانی: زشت و زیبای خُلقیات ایرانیان از نگاه وامبری
۱۲۵	.....	اندیشهٔ ایرانی و گوینو
۱۶۵	.....	فرهنگ ایرانی و ادوارد براون، زائر شیدای ایران
۱۷۷	.....	شخصیت ایرانی: اودانل، رند ایرانی شده
۲۰۳	.....	مدیریت ایرانی دورهٔ قاجار و مصائب شوستر
۲۳۱	.....	فساد ایرانی: حکومت ایران در دورهٔ پهلوی در نگاه میلسپو
۲۶۳	.....	منابع
۲۷۷	.....	نمایه





## مقدمه

---

یکی از موضوع‌های مهم در بررسی وضعیت اخلاق اجتماعی در ایران، علل و زمینه‌های تاریخی آن است. اجمالاً می‌توان گفت دوره‌های طولانی ناامنی و استبداد، یکی از مهم‌ترین علل شکل‌دهنده به صورت‌های خاصی از اخلاق اجتماعی در ایران است و این وضعیت‌ها را نسبتاً پایدار کرده است؛ بنابراین، می‌توان «خُلُقیات»<sup>۱</sup> را به معنای رفتارهای نهادینه‌شده در جامعه بازیابی کرد.

دهخدا در تعریف خُلُق، آن را خوی، طبع، نهاد، سرشت، خصلت، سیرت، طبیعت، مشرب و مزاج معنی می‌کند و می‌گوید: «خُلُق عبارت است از هیأتی که برای نفس پیدا می‌شود و در آن راسخ می‌گردد؛ به وجهی که افعال از نفس به سهولت و بی‌اندازه فکری سر می‌زند.» خُلُقیات در ادبیات علوم اجتماعی با مفاهیمی همچون منش یا «عادت‌واره»<sup>۲</sup> «بورديو»، «شخصیت ملی»<sup>۳</sup>، «شخصیت اساسی»<sup>۴</sup>، «شخصیت شایع»

---

1. Ethics

2. Habitus

3. National Character

4. Basic Personality

یا «نمایی»<sup>۱</sup> و طبع و مشرب و «مزاج»<sup>۲</sup> نزدیک است. اگر بنا باشد یک تعریف از خلقیات و به‌ویژه خلقیات منفی ارائه شود، می‌توان چنین گفت که خلقیات آن دسته از الگوهای رفتاری (فکر و احساس و عمل) است که در جامعه عمومیت (نه به معنای اکثریت) و ریشه در گذشته دارد. افراد جامعه با عمل به این الگوهای رفتاری، هم آنها را می‌پذیرند و هم به آنها تداوم می‌دهند. اما خلقیات منفی معمولاً در حوزه جرایم نمی‌گنجد؛ یعنی آن دسته از الگوهای رفتاری که حیات اجتماعی را به مخاطره می‌اندازد، به‌مثابه جرم تلقی شده و با آن برخورد می‌شود. در جامعه امروزی ما که تکثر قوانین تعداد جرایم را افزایش داده، می‌توان بین جرم واقعی و جرم روی کاغذ تفکیک قائل شد و جرایم روی کاغذ (مانند بسیاری از جرایم ترافیکی یا رشوه‌های خُرد) را از مقوله خلقیات منفی دانست (جوادی‌یگانه، ۱۳۹۵: ۲۶۶).

ویژگی مهم خلقیات، عمومیت تاریخی آن است؛ اما درباره وضعیت خلقیات ایرانیان و به‌صورت عام، درباره وضعیت اجتماعی در تاریخ ایران، داده‌های مناسبی در دسترس نیست. تاریخ‌نویسی کلاسیک به وقایع سیاسی اهمیت داده و از این‌رو، رفتارهای اجتماعی، خارج از محدوده بررسی‌اش بوده است؛ بنابراین، در این شرایط، رجوع به منابع جایگزین اهمیت می‌یابد و یکی از مهم‌ترین و در دسترس‌ترین منابع جایگزین، سفرنامه‌هاست.

فرنگیانی که از ایران بازدید کرده و گزارش سفر خود را منتشر کرده‌اند، با نگاهی بیرونی جامعه ایران را کاویده‌اند و این نگاه از ۵۵۰ سال پیش از میلاد (فیثاغورث، ۱۳۶۳) تا وقایع سال ۱۳۸۸ (میشل و وودز، ۱۳۹۰/۲۰۱۱) و بعد از آن را دربرمی‌گیرد. تعداد این سفرنامه‌ها

---

1. Modal Personality

2. Disposition

و گزارش‌ها بیش از هزار نمونه است. گزارش‌های اندکی دربارهٔ ایران پیش از اسلام وجود دارد. در سده‌های میانی تقریباً هیچ نمونه‌ای نیست و ناگهان بعد از حملهٔ مغول، رشد شتابان به خود می‌گیرد.

سفرها که افزایش یافت و سفرنامه‌ها که منتشر شد، «تصویر از ایران و ایرانیان» نیز ساخته شد و این تصویر تا سده‌های بعدی، معرف ایران شد. حدود سال ۱۶۶۰، قسمت مهم سفرنامه‌های نوشته شده دربارهٔ شرق، سفرنامه‌های به ایران است و این میزان در سال ۱۷۳۵ به شدت افول می‌کند و این سهم، در سال ۱۸۰۰ بسیار ناچیز می‌شود. نقطهٔ عطف سفرنامه‌های دربارهٔ ایران، یکی از اولین سفرنامه‌های نوشته شده دربارهٔ ایران بود. سیاحت‌نامهٔ ۱۰ مجلدی «شاردن» که دائره‌المعارف کاملی دربارهٔ ایران عهد صفوی (پس از شاه‌عباس) است، مرجع بسیاری از نگرش‌ها دربارهٔ ایران و شرق شد (شیبانی، ۱۳۵۳: ب: ۱۳۵)؛ هرچند سفرنامهٔ شاردن معروف‌ترین سفرنامه دربارهٔ ایران است و پس از آن فقط یک کتاب دیگر دربارهٔ ایران بود که «تصویر از ایران» را شکل داد و آن حاجی بابای اصفهانی اثر «جمیز جاستینین موریه»<sup>۱</sup> است که در سال ۱۸۲۵ منتشر شد. البته حاجی بابای میرزا حبیب مترجم کتاب، تصویری به‌غایت منفی از ایران و ایرانی ارائه می‌کند؛ اما حاجی بابای موریه چنین نیست. این مسئله موضوع پژوهش بعدی ماست.

## اعتبار سفرنامه‌ها

تعداد سفرنامه‌ها زیاد است؛ اما اینکه چقدر اعتبار دارد، موضوع مهمی است که باید به آن توجه کرد. من این موضوع را در سفرنامهٔ مهم، یعنی سیاحت‌نامهٔ «آرمینوس وامبری»<sup>۲</sup>، در فصل اول این کتاب، به تفصیل و بر اساس میزان اعتبار آن توضیح داده‌ام؛ اما به دلیل اهمیت مسئله و

1. James Justinian Morier

2. Arminius Vámbéry

نقش تعیین‌کننده‌ای که در قبول یا رد محتوای این کتاب دارد، به صورت عام نیز توضیح می‌دهم. شایان ذکر است که موضوع اعتبار سفرنامه به تفصیل در مجلد اول کتاب *ایرانیان در زمانه پادشاهی (جوادی‌یگانه و زادقناد، ۱۳۹۴)* آمده است.

از جمله اولین منابع موجود درباره تاریخ اجتماعی در ایران و مشکلات رفتاری ایرانیان، سفرنامه‌های بیگانگانی است که به ایران سفر کرده‌اند. اهمیت این دست منابع زمانی بیشتر عیان می‌شود که نظریه‌ها و تفاسیر مرتبط با تاریخ و مسائل اجتماعی در ایران، ارجاع‌های بی‌شماری به سفرنامه‌ها داده‌اند؛ اما در این میان، اکثراً سفرنامه‌نویسان، در مقام کسانی که ناظر فرهنگ ایرانی بوده‌اند، با نگاهی تکامل‌گرایانه و با پیش‌فرض گرفتن برتری غرب، رفتارهای ایرانیان را با جوامع غربی مقایسه و در مجموع، توصیفی منفی از رفتارهای ایرانیان ارائه کرده‌اند و کمتر توانسته‌اند با فاصله گرفتن از نگاه و پیش‌فرض‌های خود، همدلانه ایرانیان را بررسی کنند. این نگاه که عمدتاً شکلی تحقیق‌آمیز داشته است، به‌ویژه در قرن‌های هجدهم و نوزدهم میلادی رواج داشته که اکثر سفرنامه‌های ترجمه شده به فارسی نیز به این دو قرن برمی‌گردد.

ویژگی مثبت سفرنامه‌های بیگانگان، بیان جزئیات و مشاهده‌های خرد آنان است. اکثر سیاحان مشاهده‌های روزانه یا مهم‌ترین مشاهده‌های خود را از زمان حضور در ایران به تفصیل بیان کرده‌اند و بعد از آن نتیجه‌گیری کرده یا گاهی نتیجه را نیز به خوانندگان واگذار کرده‌اند. نکته دیگر، نگاه بیرونی آنهاست. سیاحان به این دلیل که در فرهنگی متفاوت و بیرون از جامعه ایران زندگی می‌کرده‌اند، مسائلی

---

۱. این نکته را جبار رحمانی یادآوری کرد که نگاه منفی به ایران و ایرانیان در سفرنامه‌ها از قرن هفدهم به بعد شکل می‌گیرد و پیش از آن، سیاحان در بازدید از شهرهای ایران چنین نگاهی نداشته‌اند.

را در جامعه دیده‌اند که محققان ایرانی به سختی می‌دیده‌اند؛ چراکه از فرط وضوح دیده نمی‌شده است و این همان مقوله‌ای است که در انسان‌شناسی فرهنگی، «رهیافت از بیرون» (اتیک) برای مشاهده رفتارها نامیده می‌شود.

دربارهٔ صحت و اعتبار آثار پژوهشگران و سفرنامه‌نویسانی که دربارهٔ ایران اظهار نظر کرده‌اند، باید گفت اصولاً سفرنامه‌نویسان و سیاحان خارجی بر اساس مقاصد خاصی (و نه برای تفریح و تفرج)، به سیاحت و سفرنامه‌نویسی دست می‌زدند. به نظر انصاف‌پور (۱۳۶۳) سفرنامه‌نویسان خارجی جهانگرد، فیلسوف، کارشناس نظامی-سیاسی، سفیر، وزیرمختار، کنسول، ژنرال، مأمور جنگی، سیاست‌مدار حرفه‌ای، جاسوس و مأمور نقشه‌برداری از کوه و دشت و جنگل، پزشکی‌دربار، جامعه‌شناس، باستان‌شناس، تاریخ‌شناس، ادب‌پژوه و کاشف بوده‌اند. عموماً افرادی بوده‌اند تشنهٔ دانش و سال‌ها در کوه‌ها و دشت‌ها، دور از زن و فرزند، مواجه با خطرهای فراوان، خود را وقف خدمت به وطن خود کرده‌اند. وی معتقد است: «تعریف این پژوهشگران خارجی، چه‌آنهایی که صرفاً علمی و چه‌آنهایی که نظری یا اینکه گزارش‌های جاسوسی باشد، تمامی به اغلب احتمال درست و تقریباً بی‌غرضانه است؛ زیرا این کتاب‌ها را برای ما نوشته‌اند تا خواسته باشند در آنها حقایق را وارونه جلوه دهند. این کتاب‌ها به‌طور کلی گزارش‌های ایران‌شناسی است برای دولت‌مردانشان تا نسبت به ما روشن‌بینی بیشتری پیدا کنند، برای بازرگانان و سوداگران کشورشان تا با روان‌شناسی بهتر بدانند با ما چگونه وارد معامله شوند، خلاصه برای آنکه تمامی نقاط ضعف و نقاط قوت ما را برای تضعیف یا برای تحریک بشناسند. ممکن است آنان در برداشت، اشتباه‌هایی داشته باشند؛ اما در گزارش خود مطابق روش تحقیق نه می‌توانستند گزارش دروغ جا بزنند و نه اعمال غرض کنند» (انصاف‌پور، ۱۳۶۳: ۱۹).

البته دربارهٔ این نکته، اساسی‌تر از غرض‌ورزی، فهم درست مسئله است که بسیاری از مشاهده‌های خارجی با آن دست‌به‌گریبان هستند؛ چراکه در نخستین استدلال می‌توان متذکر شد که وقتی مبانی نقد عملکرد رفتارهای مردم ایران، نه وضعیت اجتماعی، سیاسی و اقتصادی ایران و مقتضیات و الزام‌های آن، بلکه در مقایسه با جوامع غربی و شرایط خاص آن باشد، در این صورت، موضوع و شیوهٔ نگاه دارای «سوگیری» خواهد بود و بدین لحاظ، باید در آنچه دیده شده هم احتیاط کرد.

به نظر هاشمیان (۱۳۸۵: ۲۳) بسیاری از سفرنامه‌ها «گویای نظرات سیاسی و شخصی نویسنده می‌باشد که به دور از صداقت و اغلب با غرض و به نفع کشور تابع آنها نوشته شده است.» در بحث سوگیری یا به عبارت بهتر، احتمال درک نادرست بیگانگان از فرهنگ ایرانی، توجه به چند نکته حائز اهمیت است. یکی از مهم‌ترین مباحث، دسترسی نداشتن سفرنامه‌نویسان به حریم شخصی و خانوادگی ایرانی‌ها و نیز رفتار مذهبی آنهاست. این دو مسئله، بر نگاه آنان تأثیر بسزایی داشته و به‌ویژه دربارهٔ زنان ایرانی، برداشت‌ها، قضاوت‌ها و کج‌روی‌های بسیاری را ایجاد کرده و گاه آنان را تا سر حد قصه‌پردازی نیز پیش برده است.

این موضوع آنجا اهمیت می‌یابد که عمدهٔ سیاحان دارای مشاغل سیاسی سطوح بالا و در تماس با رأس هرم قدرت ایرانی بوده‌اند؛ بنابراین، بیش از همه با این قشر از مردم ایران سروکار داشته‌اند. حتی در نقدی که به شاردن، یکی از بهترین سفرنامه‌نویسان، دربارهٔ ایران می‌شود، معرفت او را بیشتر شامل اشراف ایرانی و موضع آنها می‌دانند تا عامهٔ مردم. اما دربارهٔ پزشکان یا مبلغان مذهبی و حتی هنرمندان و نویسندگان، به دلیل ارتباطشان با همهٔ اقشار ایرانی و زوایای گوناگونی از زندگی و زیست‌جهان ایرانی، رخداد فهم با در نظر گرفتن طیف

گسترده‌ای از جامعه ایرانی صورت گرفته است. از منظر دیگر، جنسیت نیز در درک بهتر زوایای پنهان جامعه ایران، نقش مهمی ایفا کرده است؛ به طوری که زنان سیاح، بخش‌هایی از زندگی و زیست جهان ایرانی را توصیف کرده‌اند که عملاً از دسترس هر مرد سیاحی به دور بوده است. این موضوع باعث شده موقعیت زنان در تجربه فهم آنان از ایران، بسیار تعیین‌کننده باشد.

به عبارت دیگر، مختصات رخداد فهم که حاصل مواجهه افق و موقعیت هرمنوتیکی مفسر سیاح با بخش خاصی از جامعه ایران است، بهترین تبیین‌گر بسیاری از تفاوت‌های فهم در سفرنامه‌هاست؛ چراکه فهم‌های متفاوت نه ناشی از بدفهمی، بلکه ناشی از تفاوت مختصات رخداد فهم در متن جامعه ایرانی توسط موقعیت هرمنوتیکی مفسر است. در این بین، شاید بتوان از نمونه‌های نادری یاد کرد که با حضور عمیق در زندگی ایرانیان، امکان ورود به حریم خصوصی آنان را یافته و گزارش‌های نسبتاً واقع‌گرایانه‌ای، البته نه به دور از کژفهمی، از آداب و رسوم ایرانی ارائه کرده‌اند.

یکی از نمونه‌های استثنایی که شاید برای اولین بار در سفرنامه‌های ترجمه شده ذکر شده و موفق به ورود به حریم خصوصی ایرانیان شده، «ویلیام فرانکلین» است که در سال‌های ۱۷۸۶-۱۷۸۷ حدود هشت ماه در خانواده‌ای ایرانی در شیراز و «مانند فردی از آنان» زندگی کرده است و این امر باعث شده تا حتی خود سیاح هم به این نتیجه برسد که کتاب او «کنجکاو خواندگانش را درباره بسیاری از آداب و رسوم محترم مردم این کشور» ارضا می‌کند؛ آداب و رسومی که «هیچ مسافر اروپایی دیگری به آنها چنین عمیقانه دقت نکرده است» (فرانکلین، ۱۳۵۸: ۱۵).

مسئله دیگری که در کژفهمی و درک نادرست سفرنامه‌نویسان نقش داشته، میزان تسلط یا آشنایی آنها با زبان فارسی است. جبار رحمانی



در مقاله‌ای با عنوان «رخداد فهم در سفرنامه‌ها» (۱۳۸۲)، با بررسی چند سفرنامه، از اولین آنها یعنی *سفرنامه کلاویخو* در عهد تیموریان (۱۴۰۴ م) تا کار تحلیلی «گراهام فولر» با نام *قبله عالم* (۱۳۷۳)، بر اساس هرمنوتیک فلسفی گادامر، به مسائل فهم سفرنامه‌ها پرداخته است و درباره نقش زبان به مثابه «واسطه فهم» می‌نویسد:

«در سفرنامه کلاویخو چون او زبان فارسی یا ترکی نمی‌دانسته، دیالوگی میان او و سنت ایران رخ نداده و متن او سرشار از مونولوگ است... او در سفرنامه‌اش بیش از هر چیزی با دقتی بسیار بالا به توصیف دیده‌هایش پرداخته است... بیشتر سفرنامه‌نویسان بعدی مثل «دلاواله»، «پولاک»، «ویلس» و «استارک»، همگی زبان فارسی و برخی زبان‌های عربی و ترکی را می‌دانسته‌اند؛ لذا امکان کنش متقابل و در نتیجه تجربه زیست‌جهان ایرانی و دسترسی به ذخیره اجتماعی شناخت ایرانیان برای آنها بیشتر بوده است» (رحمانی، ۱۳۸۲: ۱۵).

به نظر رحمانی در گذر زمان به تدریج مانع زبان برطرف می‌شود و صدای سنت ایرانی امکان حضور پیدا می‌کند. از سوی دیگر، نوع برداشت‌ها نیز حائز اهمیت است. محسنیان‌راد (۱۳۷۱ و ۱۳۷۲: ۳۱۶) در این باره به دو دسته از برداشت‌هایی که از فرهنگ و آداب و رسوم ایرانی می‌شود، ارجاع می‌دهد و از دو مقوله مهم در اعتبار منابع یاد می‌کند: یکی درباره «عینیت‌هایی» است که «انعکاس مشاهده‌های سیاح» است و از این رو «جنبه ادراکی آن» مؤثرتر است و دیگری، درباره «آداب و رسوم اخلاق و ارزش‌هاست که ذهنی است و احتمالاً از تصورات و استنباط سیاح سرچشمه می‌گیرد و جنبه احساسی آن قوی‌تر است».

برخی از این برداشت‌ها گاهی کاملاً اشتباه است و از جهل و فقدان تعمق سفرنامه‌نویس نشئت می‌گیرد، تا جایی که به‌ناگاه برداشت او و قضاوت منفی‌اش از یک پدیده حتی به‌سادگی می‌تواند ایرانیان را به‌ناحق محکوم به حمایت از فساد اجتماعی کند. برای نمونه، در سفرنامه شاردن می‌خوانیم: «در ولایات عده روسپی‌ها زیاد نیست؛ ولی در اصفهان که پایتخت است، شمارشان بسیار می‌باشد. در سال ۱۶۶۶ که مقیم آنجا بودم، به من گفتند نام ۱۴ هزار زن روسپی در دفاتر مربوط به ثبت رسیده است. این گروه دارای سازمانی منظم و وسیع است. مدیرکل و رئیس دارند و طبق قوانین موضوعه هر سال معادل ۲۰۰ هزار اکو مالیات می‌دهند. بعضی از ثقات به من گفتند یک بار عده روسپیان آن‌قدر زیاد شد که دسته‌هایی از آنان راضی نبودند نامشان در دفاتر ثبت شود تا شناخته نشوند و صاحب‌منصبان و مأموران نیز بدین کار رضایت کامل داشتند؛ زیرا درآمدشان بیشتر می‌شد» (شاردن، ۱۳۷۲: ۴۳۰).

این میزان روسپی‌گری در جامعه مذهبی و شیعی ایران آن‌قدر عجیب است که «ویلیم فلور» (۱۲۷: ۲۰۱۰) در پژوهشی آن را می‌کاود و نشان می‌دهد که آنچه شاردن و بعد از او «کمپفر» (شاردن) درباره تعداد زیاد زنان روسپی در اصفهان ذکر می‌کنند، نقص برداشت است و آن زنان صیغه‌ای بوده و در قالب شرع فعالیت می‌کرده‌اند.

جدا از کثرفهمی‌های موجود در مسیر ادراک سفرنامه‌نویسان، گاه آنان برای نقل یک مطلب و حتی قضاوت درباره یک واقعه، به آثار سیاحان پیش از خود روی آورده و از آنان مدد گرفته‌اند و لذا یک اشتباه در سفرنامه‌های متعدد تکرار شده است. به قول محسنیان‌راد «یک اشتباه درباره مثلاً یک مکان مذهبی، به‌طور مکرر در چند سفرنامه آمده است» یعنی «بخشی از سفرنامه‌ها رونویس از سفرنامه‌های دیگران است» (محسنیان‌راد، ۱۳۷۱ و ۱۳۷۲: ۳۱۶).

این مسئله گاه ابعاد پیچیده‌تری می‌یابد و به راحتی با نقل قول‌های مکرر خود، توان ساختن تصویری خشن و متعصب از ایرانی را فراهم می‌آورد؛ روایت گونه‌هایی که حتی واقعی بودن آنها نیز در پرده‌ای از ابهام است. برای نمونه، در سفرنامه «کرزن» می‌خوانیم: «به طوری که مشهور است و دکتر «وولف» نیز تقریباً شاهد قضیه بوده و در سال ۱۸۳۸ میلادی یک زن جهود فقیری دستش پیس یا زخم دیگری داشته، برای مداوا نزد یکی از اطبای مسلمان می‌رود. طبیب مسلمان دستور می‌دهد سگی را کشته و دستش را در خون گرم سگ آغشته کند. زن بدبخت یهودی دستور طبیب را اجرا می‌نماید و ظاهراً این پیش‌آمد در روز ۱۰ ذی‌الحجه، یعنی عید قربان مسلمانان اتفاق می‌افتد. شیعیان متعصب شهر مشهد قضیه را با اهانت و تحقیر عید قربان تعبیر کرده است و به فاصله چند دقیقه ۳۵ یهودی را می‌کشند. سایر یهودیان مشهد از ترس جان به خانه‌ها پناه آورده و دین اسلام را می‌پذیرند» (کرزن، ۱۳۲۲: ۱۱۳).

همین روایت از «وامبری» نیز نقل شده و نشان می‌دهد که او نیز تحت تأثیر روایت وولف بوده است: «اینجا مرا یهودی صدا مزن... اینجا (در مشهد) باید خود را مسلمان نشان دهم... ترس از شناخته شدن به عنوان یهودی به حادثه‌ای بازمی‌گردد که چند سال قبل در مشهد اتفاق افتاد. کشتن سگ به دست زنی یهودی برای شفا در روز عید قربان را تقلید یک بی‌دین از مراسم مذهبی مؤمنان واقعی تفسیر می‌کنند... و محله یهودی‌های شهر مورد هجوم جمعیت خشمگین واقع می‌شود و شورش منجر به قتل و غارت در محله می‌شود. (باقی مانده‌ها هم) ... به شرطی کشته نمی‌شوند که... مسلمان شوند» (وامبری، ۱۳۷۲: ۲۷۷).

وامبری از لحاظ زمانی به واقعه نزدیک‌تر و کرزن دورتر بوده است؛ ولی هر دو بر اساس «شنیده» قضاوت کرده‌اند. مشابه این مسئله، دو روایت زیر درباره سنگسار است که همچون واقعیت مسلم بیان می‌شود

و البته در انتها می‌گویند که کمتر شنیده شده است.

«لندر» می‌نویسد:

«در نظر ایرانیان زن خیانتکار را اگر بکشی، ارزان‌تر تمام می‌شود تا طلاق بدهی. راه اعمال عدالت نسبت به زن خیانتکار، کشتن اوست. در ایران دربارهٔ چاه عمیق و معروفی صحبت می‌شود که در نزدیکی شیراز قرار دارد. می‌گویند شوهران زنان بی‌وفای خود را در آن چاه سرنگون می‌کنند. حتی اگر شوهران رنجیده حاضر به کشتن همسران خود نباشند، قاضی شهر دستور انداختن آن زن را به داخل آن چاه می‌دهد. برخی وقت‌ها زن بی‌آبرو زنده‌زنده سنگسار هم می‌شود؛ اما این روزها از این خیرها نیست و کمتر می‌شنوی که زنی سنگسار شده باشد» (لندر، ۱۳۸۸: ۱۵۷).

و «بروگش» هم چنین می‌نویسد:

«بر اساس قوانین، زن شوهرداری که به همسرش خیانت کرده است، باید در مقابل امام درون گودالی که در زمین حفر شده نشانده شود و به فرمان محتسب سنگسار شود. البته من در طول دو مسافرتم به ایران، هرگز ندیدم و نشنیدم که این مجازات در مورد کسی اجرا شود» (بروگش، ۱۳۷۴: ۱۶۳).

پژوهشی در باب قرابت‌ها و استنادهای سیاحان به سفرنامه‌های پیش از خود، از سوی بنی‌اقبال و حیدری (۱۳۸۸) انجام شده است. آنها در این تحقیق ۶۰ سفرنامه را از ۶۴ سیاح انگلیسی تحلیل کرده‌اند که آثارشان تا سال ۱۳۸۴ ترجمه شده است. نتایج این دو محقق گواه آن است که بیشترین میزان ارجاع در کرزن (۶۸۰ استناد)، «ادوارد بیت» (۲۵۶ استناد)، «سایکس» (۱۳۷ استناد)، «رابینو» (۱۳۰ استناد)،

«پیترو ویلی» (۱۰۵ استناد)، «هنری راولینسون» (۱۰۱ استناد)، «چارلز مک‌گرگور» (۹۸ استناد)، «هنری لایارد» (۷۵ استناد)، «فریا استارک» (۷۲ استناد) و ادوارد براون (۷۱ استناد) است.

بر اساس بخش دیگری از تحقیق بنی‌اقبال و حیدری از ۶۴ سیاح انگلیسی، ۳۱ نفرشان سفرهای متعددی به ایران کرده‌اند و ۳۳ نفر آنها فقط یک بار به ایران آمده‌اند. برای بررسی دیدگاه سفرنامه‌نویسان دربارهٔ ایران، از ۶۴ سیاح، ۳۲ نفر آنها در راستای وظایفشان به ایران سفر کرده‌اند و لذا نظری دربارهٔ ایران نداشته‌اند یا در سفرنامهٔ خود، نظری دربارهٔ مردم ایران و ایران نداده‌اند. اما از میان دیگران، ۲۴ نفر (۳۷/۵ درصد) نظرشان دربارهٔ ایران مثبت و فقط هشت نفر (۱۲/۵ درصد) نظرشان منفی بوده است و صراحتاً اعلام کرده‌اند که به ایران و ایرانیان علاقه ندارند. محققان این پژوهش چنین نتیجه می‌گیرند که وقتی اکثر سیاحان نگاهی منفی دربارهٔ ایران ندارند؛ بنابراین، نقدهای آنها نیز چندان غیرمنصفانه نیست.

در کنار مسائل و نظرهای مطرح شده که بازتابی از نداشتن درک صحیح آنان از فرهنگ ایرانی است، قوم‌مداری و تعصب‌های ملی، اعتبار کار سفرنامه‌نویسان را وارد حوزهٔ جدیدی می‌کند که بر تردیدها در صحت گفتار آنان می‌افزاید. رحمانی در این خصوص می‌نویسد: «همهٔ سیاحان از ضعف شخصیت ایرانی یا شرقی در برابر فرهنگ و اخلاق برتر غربی صحبت می‌کنند. برای همهٔ سیاحان، ایران از قافلهٔ تمدن عقب مانده و حتی «جکسن»، ایران امروز را افولی از شکوه باستانی‌اش می‌داند و امیدوار است بار دیگر این سرزمین و مردمش رشد و تعالی همانند دوران باستان پیدا کنند» (رحمانی، ۱۳۸۲: ۱۸). این نگرش در آثار دیگر سفرنامه‌نویسان نیز متجلی شده است. «گملین»، گیاه‌شناس روس که در سال ۱۷۷۰ به ایران سفر کرده است، می‌نویسد: «این ملت از بالاترین سطح فرزاندگی به ژرف‌ترین حد جهالت

سقوط کرده است، کمترین تصویری از مأموریت من ندارد. بنابراین، چه چیزی مانع تصورات غلطشان در مورد مأموریت من می‌شد؟» (گملین، ۱۳۹۳: ۴۵-۴۴) یا «اوژن فلانندن» در تعبیری شبیه گملین، ایران را چنین توصیف می‌کند: «کشور ایران یکی از بهترین ممالک شرقی است؛ اما وضع ناهنجار حکومتش آن را یکی از بدبخت‌ترین کشورهای آسیایی نموده است.» (فلانندن، ۱۳۲۴: ۸۷) یا «چیک» که با افسوس بر تمدن از دست رفته ایرانی، وضعیت ایرانیان را سزاوار گریستن می‌داند و می‌گوید: «دیدن تخت‌جمشید مرا تحریک به دیدن آثار دیگر موجود در فارس نمود. روزی را صرف دیدن آرامگاه کوروش و نقش رستم کردم. از دیدن آن همه عظمت شاید باید در گوشه‌ای می‌نشستم و به حال این مردم گریه می‌کردم که با خود چه کرده‌اند» (چیک، ۱۳۹۳: ۱۱۹).

عامل دیگری که در اعتبار سفرنامه‌ها درخور تأمل است، تعصب مذهبی سیاحان در برترین مذهبشان است. بنابراین، اغلب در امر مذهبی، ایرانیان را فرودست و مذهبشان را نامعتبر دانسته‌اند. حضور گسترده کشیش‌ها و مسیحیان اروپایی در جای‌جای ایران از عصر صفوی به بعد بیانگر این مسئله است. از سوی دیگر، یکی از مهم‌ترین دلایل تصویر خوشایند غربیان از ایران به دلیل کمک ایران به مسیحیان و خوش رفتاری شاه ایران با اقلیت مسیحی است که این مسئله بیش از همه در سفرنامه دلاواله دیده می‌شود (رحمانی، ۱۳۸۲: ۱۸).

سفرنامه‌نویسان به‌ویژه مسیحیان و به‌طور مشخص‌تر مبلغان مذهبی مسیحی، برای ابراز برتری خود در مذهب و آیینشان اغلب به مفاهیمی نظیر نجاست و ممانعت از ورود غیرمسلمانان به اماکن مذهبی تمسک جستند و از همین رهگذر کوشیده‌اند تا تصویری غیرآزاداندیشانه از اسلام ارائه کنند؛ در صورتی که این مسئله بخشی از عقاید مذهبی مسلمانان و نقطه قوت آنها در پایبندی به شرع اسلام محسوب می‌شود.

کما اینکه در نمونه‌هایی مسلمانان کوشیده‌اند تا ضمن پایبندی به این اصل اسلامی، چنان رفتار کنند که موجبات رنجش غیرمسلمانی که در جمع آنها حضور دارد، فراهم نشود. برای نمونه، در بخشی از گزارش‌های «نیلیستروم»، افسر سوئدی ژاندارمری ایران، می‌خوانیم: «در همین حال مردی روحانی برخاست و وی را به روی ایوان دعوت کرد و پس از لحظاتی او نیز به ما پیوست و جالب آن بود که برای اینکه با من و «واسموس» دست ندهد، با بقیه نیز دست نداد» (نیلیستروم، ۱۳۹۳: ۱۱۹).

نگارنده در مقاله‌ای مجزا (جوادی‌یگانه، ۱۳۹۰) مسئله نجاست فرنگیان را کاویده و نشان داده که به‌رغم برتری غربیان به‌ویژه در دوران قاجار، آموزه دینی نجاست فرنگیان باعث خدشه در برتری مطلق فرنگی شده و البته باز هم ادب ایرانی، «مماشات» با فرنگیان در عین رعایت حکم را جمع کرده است. پولاک می‌نویسد: «هرگاه یک اروپایی موقع صرف غذا سر برسد، ایرانی‌ها دستپاچه می‌شوند؛ زیرا طرد وی با اصول نزاکت مطابقت ندارد، پذیرفتن وی نیز با گرفتاری‌ها و ناراحتی‌هایی توأم است، زیرا اروپایی مسلمان نیست و هرگاه دستش به غذایی بخورد، آن غذا نجس می‌شود» (پولاک، ۱۳۶۸: ۹۵).

«تانکوانی» هم در یکی از نامه‌های خود می‌نویسد:

«رجال و شخصیت‌های ممتاز جاه و جلال خود را در ضیافت‌های شام که از بدو ورود ما نوبه نوبه به افتخار آقای سفیر برگزار کرده‌اند، به ما نشان می‌دهند. ... در این مهمانی‌ها ظاهراً به بهانه رعایت آداب و رسوم ما، اما در واقع برای اینکه دست‌های ناپاک ما ظرف‌ها و سفره آنها را نجس نکند، هرجا که می‌رویم، میزی به سبک فرانسوی می‌چینند و روی آن به‌عوض سفره، رومیزی ابریشمی زردوزی

شده بسیار اعلا می‌اندازند. سفیر پیشاپیش ظروف نقره‌ای خود را به محل مهمانی می‌فرستد و از ما به شیوه اروپایی پذیرایی می‌کنند؛ اما خود ایرانیان روبه‌روی ما روی فرش و در کنار هم می‌نشینند و به تبعیت از ما، از صرف غذای باب طبع و ذائقه خود چشم‌پوشی می‌کنند» (تانکوانی، ۱۳۸۳: ۲۰۸).

حتی گاه مترجم که متوجه این مسئله نشده بوده، آن را با آداب قدیم ایرانی تفسیر می‌کند. مثلاً در سفر «پرنسس بی‌بسکو»، نویسنده رومانیایی فرانسوی، در سال ۱۹۰۵ به ایران، نویسنده می‌نویسد: «قبل از آنکه در سرسرای که از چوب ساخته شده بود، پس از یک خواب قیلوله نشسته بودیم و از سردار منصور، به خاطر صبحانه بسیار مجللی که در صحن باغ برای ما ترتیب داده بود ستایش کردیم؛ ولی خود او در آن شرکت نکرده بود و این رسم قدیم ایرانیان است و از جمله آداب و ظرافت‌های ایشان که میزبان، خود در ضیافت شرکت نمی‌کند تا میهمانان آسوده‌تر و آزادتر غذا بخورند.» و مترجم توضیح می‌دهد: «و ما را به گیلان رسمی است نیک خوب که چون مهمان را به خوان برند، صاحب دعوت و کسان او از آنجا بروند و یک تن از دور بایستند از بهر کاسه نهادن تا چنان که خواهند به مراد خود نان بخورند» (مصطفی، ۱۳۷۳: ۱۸).

گروته (۱۳۶۹: ۱۴۴) به طعنه گفته که «در نظر ایرانیان متعصب، تمام اشیائی که توسط اروپاییان لمس شود، به استثنای پول، نجس گردیده است.»

مشابه این مسئله، الزام فرنگیان به تعویض لباس و کفش خود در هنگام باریابی به محضر پادشاه است که یا برگرفته از مسئله نجاست فرنگیان است یا قداست پادشاه در باورهای قدیم ایران و لزوم آلوده



نشدن او به نفس مردم معمولی. به‌رحال، ایرانیان در زمانه شکست هم با دقت به این قوانین ملتزم بوده‌اند.

«دوسرسی»، سفیر فوق‌العاده فرانسه در ایران در سال‌های ۱۸۴۰ – ۱۸۳۹ میلادی، می‌نویسد:

«هنگام ملاقات رسمی باید روی پوتین‌هایمان، بنا بر رسمی قدیمی در ایران، جوراب بلند قرمز رنگ بپوشیم یا خیر. در مورد این مطلب، به من اصرار زیاد شد. در زمان سفارت ژنرال «گاردان» هیچ نماینده‌ای نتوانسته بود از انجام این رسم شانه خالی کند و انگلیسی‌ها تاکنون آن را معمول داشته‌اند؛ ولی روس‌ها پس از پیروزی اخیرشان از این کار امتناع ورزیده‌اند» (دوسرسی، ۱۳۹۰: ۹۰).

سیاح ناشناس روسی که در سال ۱۸۸۷ به ایران سفر کرده، می‌نویسد در سال‌های آخر حکومت ناصرالدین‌شاه هم هنوز این رسوم مراعات می‌شده است:

«غرض آنکه ما در قُرب مدخل تالار طرز ادب مأخوذه خود را به عمل آورده و گالش‌های خود را از پاهای خودمان کَنَدیم، سابق بر این یعنی ۴۰ سال قبل ما مجبور بودیم که در مدخل تالار حتی چکمه‌های خودمان را بکنیم؛ ولی از خوشبختی ما الحمدلله که این رسم، موقوف و برطرف گردید» (خدیدوچم، ۱۳۴۶: ۳۱۸).

نتیجه آن است که آنچه فرنگیان در نقد رفتارهای ایرانیان در این موضوع مشخص گفته‌اند، از نظر خود ایرانیان و بر اساس آموزه‌های دینی، رفتاری کاملاً مثبت است. از قضا این موضوع یکی از پُرتکرارترین موضوع‌ها در سفرنامه‌های فرنگیان در نقد ایرانیان است.

در بحث مباحث دینی، خرافات و احساسات هیجانی در مراسم مذهبی، گاه از نگاه سفرنامه‌نویسان به‌عنوان بخشی از عناصر مذهب اسلام در نظر گرفته شده است. مثلاً در مجلد دوم سفرنامه دلاواله، به‌نگاه با هجسه‌ای از اطلاعات خرافی مواجه می‌شویم که سفرنامه‌نویس آنها را به ایرانیان و مشخصاً مسلمانان ربط می‌دهد: «مسلمانان ماه صفر را ماهی نحس می‌دانند و بدین لحاظ در این ماه نه به سفر می‌روند، نه کاری انجام می‌دهند؛ به‌خصوص در این ماه هرگز جنگ نمی‌کنند، ولی آخرین چهارشنبه را نحس‌ترین روز می‌دانند» (دلاواله، ۱۳۸۰: ۹۶۱) یا هیجان‌های مذهبی را که برخی مسلمانان در مراسم عزای حسینی<sup>(ع)</sup> اعمال می‌کنند، به‌مثابه حکم شرعی دیده و تصویری خشن از این آیین ارائه می‌کنند.

در زمینه میزان اعتبار سفرنامه‌ها، توجه به نکته مهم دیگری نیز ضروری است و آن، ضعف سفرنامه‌نویس در درک حقایق، تلاش نکردن برای اطمینان از صحت مسائل دور از ذهن و در یک کلام، تمایل به قصه‌پردازی است. فاحش‌ترین نمونه چنین تعبیری را می‌توان در سفرنامه «دومورگان» دید، آنجا که می‌نویسد: «سابقاً گیلکی‌ها اخلاق و عادات مخصوصی داشتند... عادات و رسوم آنها از غیرعادی‌ترین عادات بود، دختران جوان خود به دنبال خریداری در بازار می‌گشته‌اند و خویشان را به آن یکی که بیشتر بدهد، وامی‌گذاشته‌اند. این اخلاق و رسوم این‌قدر مغایر با آداب و رسوم مسلمانان، به‌کلی از بین رفته، امروز زنان گیلکی به‌مانند همه زنان ایران حجاب دارند، حتی بیشتر از زنان مازندران و طالش» (دومورگان، ۱۳۳۸: ۲۷۲).

مترجم این کتاب، کاظم ودیعی، در توضیح برداشت کاملاً نادرست دومورگان، رباعی‌ای در پاورقی ذکر می‌کند که منبع این برداشت نادرست نویسنده بوده است و یادآور می‌شود: «این معنا به‌کلی دور از حقیقت است و رباعی که ذیللاً به نظر خواننده خواهد رسید، چنین

مفهومی را دربر ندارد» (دخترانی که ساکن رشت‌اند/ همچو طاووس مست در گشت‌اند. طالب مشتری به هر بازار/ بند تُتبان به دست می‌گشتند) (مولانا سائل گیلانی، ترجمه، ص ۱۸۱، فرهنگ تاریخ و جغرافیا، باریه دو می‌نارد.)

مترجم این اثر اضافه می‌کند:

«با توجه به جمله آخر مؤلف باید اذعان کرد که معلوم نیست ژاک دومورگان منظور اصلی شاعر را درک کرده باشد؛ زیرا در دهات ما هنوز هم دختران و زنان بند تنبان و بسیار چیزهای دیگر را به‌عنوان سرگرمی می‌بافند و شخصاً دور گشته و به فروش می‌رسانند» (همان).

علاوه بر نمونه‌های مذکور در تعیین اعتبار سفرنامه‌ها، مدت زمان اقامت سیاح در ایران نیز عاملی تعیین‌کننده در میزان صحت و سُقم شناخت و درک او از فرهنگ ایرانی است. این وجه بیش از همه وابسته به مدت زمان اقامت سیاح در ایران بوده است. برای بسیاری از سفرنامه‌نویسان که مدتی کوتاه و آن هم گذرا در ایران بوده‌اند، ایران سرزمین جغرافیایی جدیدی است که فرصت و امکان درک و فهم مردم را به آنان نمی‌دهد؛ اما برای کسانی چون پولاک، ویلس، «گوبینو» و رابینو که سال‌ها با ایرانیان بوده‌اند «پی بردن به زوایای دور و نزدیک ذخیره اجتماعی شناخت و مشارکت و رابطه و مفاهمه با زیست‌جهان ایرانی و گنجینه معنایی بین‌الاذهان ایرانی بیش از پیش امکان‌پذیر بوده است» (رحمانی، ۱۳۸۲: ۱۶).

در نتیجه بحث بر سر این نیست که آنچه آنها دیده‌اند «صحیح» نوشته‌اند یا خیر؛ بلکه بحث مهم‌تر این است که آیا اصولاً آنها «درست» دیده‌اند و با فرض اینکه سیاحان داعیه‌ای بر دروغ‌نوشتن نداشته‌اند، مسئله مهم صحت نگاه و مشاهده‌های آنهاست.

فرنگیان با دامنهٔ متنوعی از دانش و تسلط بر فرهنگ ایران، بر اساس سفرهای متنوعی به ایران از چندروزه تا چندساله و با دامنهٔ متنوعی از روبه‌روشدن با فرهنگ ایران از حضور در سفرهای رسمی تا سفر انفرادی به جامعهٔ ایران و گاه حضور چندساله در ایران در کنار مردم و حتی حضور به شکل درویش سنی دروغین، نظر خود را دربارهٔ ایرانیان نوشته‌اند. برخی از آنها پیش از حضور، زبان فارسی را بلد بوده‌اند و برخی در حین سفر فراگرفته‌اند و برخی تا انتها به مدد دیلماج با مردم ارتباط داشته‌اند. اندکی از آنها به خانهٔ میزبان‌های خود راه یافته‌اند و اکثرشان بر اساس مصاحبه و شنیده و گاه شایعه، دربارهٔ زندگی مردم و وضعیت زنان و... نظر داده‌اند. برخی پیش از حضور در ایران، منابع مهم دربارهٔ ایران را هم خوانده بودند. بنابراین، نمی‌توان از کلیت واحدی به نام «سفرنامه» و میزان اعتبار آن سخن گفت.

البته در غیاب داده‌های معتبر دربارهٔ رفتارهای اجتماعی در ایران در تاریخ، سفرنامه‌ها جزو مهم‌ترین منابع است؛ ولی احتیاط در تعمیم یافته‌ها ضرورت دارد.

## دربارهٔ کتاب

این کتاب مجموعه نوشته‌های نویسنده است دربارهٔ سفرنامه‌ها و سیاحانی که به نظرش جامعهٔ ایرانی را دقیق‌تر دیده‌اند و با ایرانیان ارتباط بیشتری داشته‌اند. این متون لزوماً معروف‌ترین نیست؛ بلکه گزینش‌های شخصی من است از خواندن حدود ۵۰۰ سفرنامه، نامه، گزارش و سندی که فرنگیان دربارهٔ ایران و ایرانیان نوشته‌اند و به فارسی منتشر شده است. نظر من این است که کسانی که در ایران بر ایرانیان مدیریت کرده‌اند، بخش‌هایی از جامعهٔ ایران را دیده‌اند که دیگران ندیده‌اند. البته فقط اینها نیست. وامبری در لباس درویشی و گدایی به ایران آمده و گویینو سفیر بوده است؛ اما با درک فلسفی روشن به ایران آمده است.

«ترنس او دانل»<sup>۱</sup> هم سال‌ها در ایران زندگی کرده است. به جز «ویلیام مورگان شوستر»<sup>۲</sup>، بقیه کسانی که در این کتاب از آنها یاد شده، سال‌های طولانی در ایران بوده‌اند. شوستر هم در هشت ماه حضور در ایران، چون مسئول مالیه ایران بوده، با عمیق‌ترین لایه‌های پنهان نفع‌طلبی بخشی از ایرانیان، مستقیم ارتباط داشته است. به‌هرحال، به‌شدت به فرهنگ ایران نزدیک شده‌اند؛ خواه عمیقاً عاشق جامعه ایرانی شده باشند (مانند اودانل و ادوارد براون) یا نگاه بینابینی به ایرانیان داشته باشند (مانند گوینو و شوستر) یا نگاهشان کاملاً منفی باشد (مانند وامبری، میلسپو و موریه).

برخی از آنها به زبان فارسی تسلط بسیار داشته‌اند (مانند براون، اودانل و گوینو). براون و اودانل هم مشخص است که به خلوت و اندرونی ایرانیان راه داشته‌اند. از این‌رو، نظر آنها درباره ایرانیان درخور تأمل است و اگر اینها «ایرانی‌ترین غیرایرانی‌ها» هم نباشند، مسلماً بیشترین فهم‌ها را از ایرانیان داشته‌اند.

عنوان کتاب هم برگرفته از تعبیری است که اودانل درباره سازده در کتاب *باغ سالار جنگ* دارد و او را «غیرایرانی‌ترین ایرانی‌ای» می‌داند که دیده است. البته دیگرانی هم هستند که نظرشان صائب است؛ از جمله پولاک، شاردن هم اگر دقیق نیست، مهم است و معروف، و لومنیسکی روس که البته نگاه منفی به جامعه ایران دارد. «فوربز-لیث» هم که سال‌ها مباشر امیراکرم در روستاهای همدان بوده است؛ اما در این کتاب فقط به آنها که به ایرانیان نزدیک شده‌اند اشاره کرده‌ام و بقیه را باید در فرصتی دیگر کاوید.

کتاب بیشتر «درباره» این متون و سفرنامه‌ها و برداشت آزادی از آنهاست و بنا نبوده که در آن همه نظرهای آن شخص درباره ایران

---

1. O'Donnell, Terence

2. William Morgan Shuster

و ایرانیان ذکر شود. برای اطلاع دقیق از نظر این اشخاص و همه بیگانگانی که به ایران آمده و نظر آنها درباره ایران به فارسی منتشر شده، به مجموعه ده جلدی *ایرانیان در زمانه پادشاهی* (جوادی یگانه و زادقناد، ۱۳۹۴) مراجعه کنید که گزیده خلیقات مثبت و همه خلیقات منفی ایرانیان را بر اساس نظریه ساختار مدور ارزش‌های شوارتز طبقه‌بندی کرده است.

برخی از مقاله‌های این مجموعه پیش از این منتشر شده است. مقاله مربوط به سفرنامه آرمینوس وامبری در شماره ۵۸ مجله «پژوهشنامه» مرکز تحقیقات استراتژیک در سال ۱۳۸۹ منتشر شده است. درآمدی بر نگاه گوبینو به ایران در شماره دوم «جستارهایی در جامعه‌شناسی تاریخی» مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران در سال ۱۳۹۱ منتشر شده است.

آنچه درباره موریه در این کتاب آمده، بخشی از طرح مشترکی است که با «سعیده زادقناد» درباره حاجی‌بابای موریه در حال اجرای آن هستیم و ایده‌های اولیه آن در همایش «خویش‌کاوی ایرانیان در دوران مدرن» در سال ۱۳۹۵ در پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات ارائه شد و در کتابی به همین نام از طرف پژوهشگاه منتشر شد.

لازم می‌دانم از همراهی چندساله سعیده زادقناد در بررسی سفرنامه‌ها و خلیقات ایرانی تشکر کنم و از تشویق‌های جبار رحمانی برای نگارش و چاپ این مجموعه سپاسگزارم.

محمدرضا جوادی یگانه

خرداد ۱۳۹۶